

خلاصه انی از کتاب

تنبيه الامه و تنزيه المله

یا

حکومت از نظر اسلام

تالیف حضرت آیت الله مرحوم
آقا شیخ محمد حسین نائینی

به ضمیمه مقدمه و پا صفحه و توضیحات به قلم

حضرت آیت الله مرحوم
سید محمود طالقانی

چاپ هفتم - خرداد ۱۳۶۰

تلخیص از
س . لسانی

مقدمه :حقیقت استبداد ،قانون اساسی ، مجلس شورای ، حریت ، مساوات

- وضع مسلمانان بحسب مبادی و علل نفسانی و اجتماعی به سه دوره تقسیم می شود :
 ۱. دوره توفیق و سیادت که معلول آزادی و مساوات و نتیجه اجرا اصول اجتماعی و سیاسی اسلام بوده در این دوره خلفا و سران مقهور تعلیمات قرآن بودند و شعاع نبوت در قلوب و افکار باقی بود .
 ۲. دوره توقف که خلافت تبدیل به سلطنت گردید و استبداد بر مسلمانان حاکم شد در این دوره آخرین شعاع نبوت از قلوب و افکار بیشتر مردم غروب کرد و دستگاه قیصر و کسری بنام اسلام زنده و از مسلمانان آزادی سلب شد و اختلاف طبقاتی پدید آمد از آنجا که ملل دیگر نیز گرفتار همین اوضاع بودند هم سطحی و موازنه برقرار بود و جوامع بشری هر کدام در داخل حیات اجتماعی حرکت های سطحی و عمیقی داشت .
 ۳. دوره تنزل و انحطاط که نتیجه بیداری و هوشیاری غرب و نهضت های آزادی آنان می باشد در این دوره سطح مماس حیات اجتماعی غرب بالا آمد و - بحسب قانون تعادل مایع و متحرک - سطح اجتماعی و در نتیجه سطح فکری و عملی مسلمانان پائین رفت !

« خداوند وضع قومی را دگرگون نمی کند مادامیکه نفسیات خود را تغییر نداده اند»

ژان ژاک رسو (مرد تحول و انقلاب فکری) میگوید : عظمت دروغین یا عناوین ظاهری ممکن است مردم را فریب داده رابطه موقتی بین آنها نماید لکن فقط عقل و حکمت می تواند این رابطه را برقرار نگهدارد .

- نخست در غرب حرکت اجتماعی و آزادی شروع شد آنگاه عقول بعلم و صنعت بارآور گردید ولی در سرزمین شرق و اسلامی در هر گوشه و کنار دزدان بوسیله انتساب با ایل و عشیره و دسته بندی قدرتی بر پا نمودند و خود را در لباس دین پوشاندند آنها بدزدی و غارت اموال و اعراض مسلمانان سرگرم شدند اینان آیات و احادیث درباره ی آنها تلاوت نمودند . خلاصه همان کسری و قیصر که اسلام برچید همان قرون وسطی را که غرب منهدم ساخت بنام دین و پشت سنگر دین تجدید نمودند در نتیجه اصول مدنی وقانونی و سیاسی اسلام در میان اوراق کتب دفن گردید .
- استقلال و شخصیت از مسلمانان سلب شد و اکثریت مسلمانان از حقوق خود بیخبر ماندند . مردمیکه در چنین محیطی بسر میبردند غیر از وضع موجود تصور نمی نمایند ، گمان می کنند آنها برای عبودیت و اطاعت قدرتمندان آفریده شده و قدرتمندان برای معبودیت و فرمانروایی ، اینگونه روحیه مبدأ تمام بیماری های فکری و اقتصادی و اخلاقیست .

- حکما حکمت را تقسیم می نمایند بحکمت نظری و حکمت عملی :
حکمت نظری دریافت هایی است که مقصود و موجب کمال روحی وفکریست .
حکمت عملی آنستکه وسیله عمل و تنظیم امور است .
حکمت عملی را به سه جزء تقسیم نموده اند :
 ۱. تهذیب نفس که علم اخلاقش گویند .
 ۲. اداره اجتماع که سیاست المدنش خوانند .
 ۳. تنظیم عائله که تدبیر المنزل نامیده می شود .

سیاسة المدن که جزء دوم حکمت عملیه است ناظر به دو جهت و مبتنی بر دو اصل است : یکی انتظام داخل و ایجاد حسن روابط میان افراد و طبقات ، دیگر حفظ از تعدی و مداخله بیگانگان بوسیله تدبیر و ایجاد استحکامات دفاعی ، ظاهره حیات در موجودات زنده ، قدرت نگاهداری اجزاء و تقسیم عادلانه مواد غذایی نسبت بداخل ، تهیه وسایل دفاع در برابر عوامل فساد و معنای حیات اجتماعی جز این نیست ، و قدرت بقاء وابسته بقدرت حیات است ، کمیت افراد و کیفیت ظاهری اثری در بقاء ندارد .

- قوام اجتماع وابسته بحکومت است ، حکومت هر چه بیشتر متکی بافکار و اخلاق و معتقدات عمومی باشد ، قدرت و دوام آن بیشتر است ، اگر نوع حکومت با نوعیات مردم در جهت مخالف بود قابل دوام نیست و موجب انقلاب و طوفانهای اجتماعی خواهد شد .
چه بسا ! افعی دیوانه انقلاب اجتماع خود را می گزد و نابود می نماید.

- آحاد ملت با شخص سلطان در مالیه و غیرها از قوای نوعیه شریک و نسبت همه با آنها متساوی و یکسان و متصدیان امور همگی امین نوعند و مخدوم مانند سایر اعضاء و اجزاء در قیام بوظیفه امانت داری خود مسئول و به اعتراض قادر وایمن و در اظهار اعتراض خود آزاد و طوق مسخریت در تحت ارادات شخصیه سلطان و سایر متصدیان رادر گردن نخواهد داشت این قسم از سلطنت را عادلانه ، مشروطه و دستوریه نامند . حقیقت این قسم از سلطنت چنانچه دانستی از ارباب ولایت و امانت و مانند سایر اقسام ولایت و امانات به عدم تعدی و تفریط متقدم محدود است . بالاترین وسیله ای که از برای حفظ این حقیقت و منع از تبدل واداء این امانت و جلوگیری از اندک ارتکابات شهوانی و اعمال استبداد و استیثار متصور تواند بود همان عصمتی است که اصول مذهب ما طایفه امامیه بر اعتبارش در ولی نوعی مبتنی است ، چه بالضروره معلوم است که با آن مقام والای عصمت و علوم لدنیه و اجتماع سایر صفات لازمه آن اعلی که (احاطه تفصیلیه به آنها خارج از اندازه عقول و ادراک نوع است) مرحله اصابه واقع و عدم وقوع در منافات و محاسبه و مراقبه الهیه عز اسمہ و مسئولیت و ایثار والی تمام امت را بر خود بجایی منتهی است که :

لایصل الی ادراک حقیقت احد و لاینال کنه عقل البشر

با دسترسی نبودن به آن دامن مبارک بندرت تواند شد که شخص سلطان هم خودش مانند انوشیروان مستجمع کمالات و هم از امثال بوذر جمه ور قوه علمیه و هیئت مسدده و رادعه نظاری انتخاب نموده بر خود گمارد و اساس مراقبه و محاسبه و مسئولیت را بر پای دارد ، لکن گذشته از آنکه باز هم به مشارکت و مساوات ملت با سلطان و سد ابواب استیثارات در مالیه و غیرها و آزادی ملت در اعتراضات و غیرها غیر وافی و از مقوله تفصل است نه از باب استحقاق ، علاوه بر همه ی اینها مصداقش منحصر و نایاب تر از عنقاء و از کبریت احمراند ، و رسمیت و اطرادش هم از ممتنعات است ، غایت آنچه بحسب قوه بشریه جامع این جهات و اقامه اش با اطراد و رسمیت بجای آن قوه عاصمه عصمت و حتی با مغضوبیت مقام هم ممکن و مجازی از آن حقیقت و سایه و صورتی از آن معنی و قامت تواند بود موقوف بر دو امر است :

۱. مرتب داشتن دستوری که بتحدید مذکور و تمیز مصالح نوعیه لازمه القامة از آن حق مداخله و تعرض نیست ، کاملاً " وافی و کیفیت اقامه ی آن وظایف و درجه استیلاء سلطان و آزادی ملت و تشخیص کلیه حقوق طبقات اهل مملکت را موافق مقتضیات مذهب بطور رسمیت متضمن ، و خروج از وظیفه نگهبانی و امانت داری بهر یک از طرفین افراط و تفریط چون خیانت بنوع است مانند خیانت در سایر امانات

رسماً" موجب انعزال ابدی و سایر عقوبات مرتبه بر خیانت باشد ، چون دستور مذکور در ابواب سیاسیه و نظامات نوعیه بمنزله رسائل عملیه تقلیدیه در ابواب عبادات و معاملات و نحو هما و اساس حفظ محدودیت مبتنی بر عدم تخطی از آنست لهذا نظامنامه و قانون اساسیش خوانند و در صحت و مشروعیت آن بعد از اشمال بر تمام جهات راجعه بتحدید مذکور و استقصاء جمیع مصالح لازمه نوعیه جز عدم مخالفت فصولش باقوانین شرعیه شرط دیگری معتبر نخواهد بود .

۲. استوار داشتن اساس مراقبه و محاسبه و مسئولیت کامله به گماشتن هیئت مسدده و رادعه نظاره از عقلاء و دانایان مملکت و خیرخواهان ملت که بحقوق مشترکه بین الملل هم خیبر و بوظایف و مقتضیات سیاسیه عصر هم آگاه باشند ، برای محاسبه و مراقبه و نظارت در اقامه وظائف لازمه نوعیه و جلوگیری از هر گونه تعدی و تفریط مبعوثان ملت و قوه علمیه مملکت عبارت از آنان و مجلس شورای ملی مجمع رسمی ایشان است . محاسبه و مسئولیت کامله در صورتی متحقق و حافظ محدودیت و مانع از تبدل ولایت بمالکیت تواند بود که قاطبه متصدیان که قوه اجرائیه اند در تحت نظارت و مسئول هیئت مبعوثان و آنان هم در تحت مراقبه و مسئول آحاد ملت باشند ، فتور در هر یک از این دو مسئولیت موجب بطلان محدودیت و تبدل حقیقت ولایت و امانت به همان تحکم و استبداد متصدیان خواهد بود در صورت انتفاء مسئولیت اولی ، و بتحکم و استبداد هیئت مبعوثان در صورت انتفاء مسئولیت ثانیه مشروعیت نظارت هیئت منتخبه مبعوثان اصول اهل سنت و جماعت که اختیارات اهل حل و عقد امت را در این متبع دانسته اند بنفس انتخاب ملت متحقق و متوقف بر امر دیگری نخواهد بود ، اما بنابر اصول ما طایفه امامیه که اینگونه امور نوعیه و سیاست امورات را از وظایف نواب عام عصر غیبت می دانیم اشمال هیئت منتخبه بر عده ایی از مجتهدین عدول و یا مأذونین از قبیل مجتهدی و تصحیح و تنفیذ و موافقتشان در آراء صادره برای مشروعیتش کافیهست .

پس: از آنجا که لازمه قدرت و سلطنت بر قوای اجتماع است به این جهت شخص حاکم و سلطان مانند دیگر مردم بوسیله قوانین عمومی و فقد ابزار و بعلت طغیان نفس محدود نیست ، بنابر این حق قانونی و طبیعی حکومت برای کسی است که ما، شیعه، او را امام می دانیم . ممکن است گاه گاهی مردان صالح که دارای سرشت عدالت و صلاح باشند نیز یافت شوند که خود تا حد امکان مراقب انحراف باشند ولی این دو گونه حکومت بیرون از اختیار و دایم و باقی نیست ، پس ناچار بجای ملکه عصمت یا روح صلاح که نفسانی است باید قوای قانونی باشد که حافظ عدالت و مانع طغیان گردد و مانند سد و حصاری مبادی نفسانی حاکم را مسدود و محدود گرداند به این جهت قوه مسدده نامیده می شود .

• بارزترین اثر شوم استبداد:

۱. اموال و سرمایه های عمومی را برای تأمین قدرت و پیشرفت شهوات فردی و جمعی مصرف می نمایند و دست بدست میان کسان می گردانند و بمردم بخور و نمیری می دهند ، آنهم در برابر هزاران ستایش و کرنش.
۲. دین را با امیال و هوس های خود تطبیق می نمایند و چیزهایی بنام دین در دین داخل می سازند و مردم را از اصول و مبانی دین که معارض با قدرت های بی حد است منصرف می سازند .
۳. عقول و افکار را تحت فشار می گذارند و از بروز استعداد ها و بیداری جلوگیری می کنند و راههای شهوات و سرگرمی ها را برای مردم باز می کنند .

- علت کفرها و انحراف ها بیشتر محیط اجتماع و حکومت است و اندک اند مردمی که انحرافشان از جهت سازمان مزاج روح می باشد و آن هم بسیار اندک است .
- تسلیم در برابر هر اراده شخصی را قرآن شرک بذات و صفات خداوندی می شمارد . چه تسلیم بوسیله قهر و غلبه باشد یا از راه نفوذ در قلوب و عواطف ، از اول تعبیر بعبودیت ، و از دوم بریوبیت شده ، پس قیام تمام انبیاء که برای نجات از شرک و دعوت بتوحید بوده ، منحصر بشرک و توحید در ذات نیست .
- آیه (۵۵) سوره (نور):
و عده داده است خداوند کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام می دهند ، که آنها را بیقین خلیفه در زمین گرداند ، چنان که پیش از آنها کسانی را خلیفه در زمین گرداند، و دینی که خداوند برای آنان برگزیده جایگزین سازد و وضع آنان را پس از هراس به امنیت تبدیل نماید ، تا تنها مرا عبادت کنند و هیچگونه شرک نیاورد ، و کسی که پس از آن کافر شود همانا اینان فاسقاند.

این آیه شریفه از آینده درخشانی خبر می دهد که مردان با ایمان و عامل بخیر در زمین از جانب خداوند خلافت می نمایند ، (نه حکومت و سلطنت) یعنی تنها اراده و فرمان خداوند را اجراء می کنند و اراده شخصی آنان مقهور اراده خداوند است - که برای خیر عموم میباشد - در آن دوره نورانی دین - یعنی قوانین و نوامیس ثابته - متمکن می شود و امنیت پس از خوف و هراس ها سایه می افکند ، و تنها خداوند پرستش می شود و ریشه شرک از میان میرود ، در پایان فرمودند در چنین محیط و روزگاری کسانی که کافر شوند فقط خود فاسق و منحرفند . مقصود از عبادت خداوند و تنزه ساحت مقدس از شرک ، مقهور نبودن و آزادی از طاغوتها و حکومت های باطل است .

- بدیهی است که :

 ۱. نظام وابسته بحکومت است و آن حکومتی می تواند حافظ حقوق و شئون باشد که قیام بافکار و معتقدات عمومی داشته باشد والا نتیجه تجزیه قوا و اضمحلال است ، و معنای حفظ بیضه اسلام - یعنی حدود و حقوق اجتماعی که مانند باروئست برای حفظ حقوق و منافع افراد - همین است و علماء دین آن را از مهمترین واجبات می شمارند .
 ۲. حکومتی که متکی بنوع باشد دارای دو وظیفه اساسی است: اول، حفظ نظامات داخل و هر طبقه و فردی را در حدود خود نگاهداشتن و هر ذیحقی را بحق خود رساندن است ، دوم ، حفظ از مداخله بیگانگان و تحدید مطامع آنان از راه قوای دفاعی و طرق سیاسی ، به این جهت پادشاهان صالح پیوسته از نظرهای علمی و قانونی علماء و دانشمندان از قدیم استفاده می نمودند ، شریعت مقدس اسلام به قوانین و حدود دقیق و الهی نواقص را تکمیل و وظائف را مبین کرده است.
 ۳. روی همین میزان سلطنت به دو نوع تقسیم می شود : تملکيه ؛ این نوع سلطنت مقید به مقررات و حدود نیست روی رأی شخص و هواهای نفسانی حکومت می نماید ، یعنی نخست در داخله نفسانی خود مستبد است و مصلحت فرد و نوع - یا عقل و عواطف شریف - محکوم هوس و شهوت است ، آنگاه نسبت به ملت و کشور مستبد می باشد . نوع دوم ، سلطنت ولایتیه ، این مقابل اول است که فقط حافظ حقوق و حدود است و جز ولایت در امور و اجراء قوانین امتیازی ندارد و برای مردم است .
 ۴. پس این دو قسم سلطنت بحسب حقیقت و آثار از هم جدا می باشد چه اول مبتنی بر قهر و غلبه و استیلاء و قربانی نمودن دیگران برای شهوات فرد است ، و دوم ، مبتنی بر ولایت بر امور و امانت داری نوعی است و تصرفاتش محدود می باشد ،

چه اصل سلطنت بحق باشد یا بغصب ، و چون وظیفه امانت داری دارد به اندک انحراف ، تمام ملت حق مؤاخذه دارند از این جهت این نوع سلطنت را محدوده و مسئوله می گویند ، با آنکه طبع عمومی بشر سرکشی و استبداد است ؛ آیا وسیله برای پیدایش چنین سلطنت هست ؟ - بهترین وسیله همان است که شخص والی و سلطان دارای عصمت نفسانی باشد که فقط اراده خداوند بر او حکومت نماید - باقطع نظر از این ، گاهی ممکن است مردمان عادل یافت شوند ، ولی این دو ، عمومیت ندارد و از اختیار عموم خارج است ، آنچه در اختیار و موجب تکلیف است و می تواند سایه ی از آن حقیقت باشد متوقف بر دو اصل است :

اول - تعیین حدود و وظائف والی و طبقات دیگر که خروج از آن حدود و وظائف موجب انعزال هر یک از متصدیان باشد نظیر باب امانت در فقه که با اندک خیانت امین ، خود بخود معزول است ، و برای مشروعیت این حدود و وظائف عدم مخالفت با شرع کافیست .

دوم - گماشتن هیئت نظاره و مسدده یعنی انتخاب مردمی از عقلاء و صلحاء که بامور سیاسی و بین المللی آشنا باشند ، تا نظارت در جریان داشته باشند و مانع تجاوز از حدود شوند ، اینها دماغ تفکر کشور و مجلس محل آنان می باشد ، دولت مسئول آنان و آنان مسئول ملت می باشند مشروعیت انتخاب و اعمال این هیئت بحسب اصول اهل سنت و جماعت که اهل و عقد را الوالامر می دانند بوسیله نفس انتخاب است ، و اما بنابر اصول ما امامیه که اینگونه امور را از وظائف نواب امام می دانیم ، باین است که یا مجتهدین در میان انتخاب شده گان باشند یا مجاز از طرف مجتهدین باشند ، دو اصل مقدس حریت - یعنی آزادی از اراده فرد و مساوات - یعنی مشارکت همه مردم در حقوق ، بوسیله این اساس محقق می شود و حق مراقبت و مسئولیت متصدیان ازفروع این دو اصل است و پیشرفت محیرالعقول اسلام در صدر اول بوسیله اجراء همین مسئولیت و مراقبت بود که در زمان استیلاء بنی امیه مسلمانان از هد دو منحرف شدند .

۵. در کلام مجید الهی و سخنان ائمه تن دادن باراده شخص عبودیت شمرده شده - و مبارزه انبیاء برای آزادی بشر از عبودیت غیر خدا بوده - این عبودیت دو قسم است : یکی عبودیت در برابر سلاطین و دیگر در سران ادیان.

۶. در صدر اسلام چنانکه مراقبت اجراء می شد و رقبت و عبودیت در میان نبود ، اصل مساوات ملت با والی هم با دقت و صریح اجراء می شد .

۷. قیام علماء حقیقی دین و مسلمانان غیور برای پیروی از کتاب و سنت و احیاء حدود و قوانین مقدس اسلام است ، ولی شعبه استبداد دینی برای حفظ استبداد سیاسی این حقیقت را بصورت دیگر جلوه می دهند و حق را سیاسی این حقیقت را لباس باطل می پوشانند . و اینها حریت را با این گونه چیزها ، مساوات را بتساوی تمام افراد بالغ و نابالغ و کافر و مسلمان تفسیر می نمایند با آنکه اینها ارتباطی به اصل حریت و اساس مشروطیت ندارد .

فصل اول : اساس و حقیقت سلطنت ، انحراف از وضع اولی

فصل دوم : آیا تحدید سلطه در عصر غیبت امام واجب است

- ۱- تأسیس حکومت و سلطنت در تاریخ بشریت - چه بوسیله پیامبران و سران ادیان باشد یا بوسیله عقلاء و دانشمندان - بر اساس مراقبت و ولایت و محدود بوده است ، سلطان و حاکم به آن اندازه حق تصرف در امور دارد که امین در امانت و متولی در عین موقوفه دارد ، که باید حافظ و نگهبان باشد و هر حقی را بصاحب حق برساند ، به این جهت

سلطان بحق در زبان بزرگان اسلام ، ولی و راعی و خلیفه نامیده شده و ما امامیه معتقدیم که باید از جانب مالک حقیقی و والی تغییر وضع داد و بجای آنکه شبان مهربان و سگ پاسبان باشد گرگ خونخوار شد همه مردم و ملل بهر دین و آئینی باشند تا ممکن است سکوت و اهمال را جائز نمی شمارند ، چون استبداد شرف و قومیت و ثروت و حیات ملی را به پرتگاه سقوط می برد ، باینجهت از اخبار و آیات قرآن و تتبع تاریخ می توان استفاده نمود که همان حکومت های ظالم و مستبد هم از جهتی بر اساس مشورت و محدودیت بوده مانند : دستگاه فراعنه مصر .

۲- این محدودیت در عموم شرایع و ملل وابسته بقدرت ملت و حد قوانین است ، و در اسلام این محدودیت بیش از دیگران است ، چون بحسب عقیده ما امامیه علاوه بر آنکه باید در مرز مقررات و احکام واضح اسلام حرکت کند ، باید در حصار عصمت معنوی باشد و اما بحسب مبنای اهل سنت که نصب الهی و عصمت را شرط نمی دانند باید از کتاب و سنت و سیره نبویه تجاوز ننماید ، پس قطع نظر از آنکه شخص متصدی از نظر دین اهلیت داشته یا نداشته باشد ؛ محدودیت و مقاومت در برابر استبداد و خودسری مورد اتفاق مسلمین است .

• در اثبات وجوب محدود نمودن سلطنت سه اصل فقهی تذکر داده می شود :

۱. نهی از منکر بمراتب و در تمام موارد واجب است و اگر در مرتبه و موردی ممکن نبود موجب سقوط از موارد دیگر نخواهد بود و اگر کسی چندین منکر مرتکب شد نهی از هر یک تکلیف جداگانه است .
۲. ماشیعه معتقدیم که مجتهد جامع الشرایط از امام علیه السلام نیابت دارد ، قدر مسلم این نیابت در امور حسبیه است (مانند ولایت بر صغار و مجانین و تصرف در اموال بی صاحب و اوقاف مجهول التولیه و صرف آن در موارد خود و از این قبیل) و چون حفظ و حقوق عمومی از اکمل و اوضح موارد امور حسبیه است پس نیابت علماء در این موارد مسلم و وجوب اقامه این وظائف حتمی است .

۳. در باب ولایت بر امور مانند اوقاف عامه و خاصه مسلم است اگر غاصبی مثلاً" موقوفه را تصرف عدوانی نمود و نمی توان موقوفه را از دست او گرفت این عدم تمکن موجب سقوط وظیفه تحدید در تصرف نمی شود و اگر تحدید در تصرف تمام منافع موقوفه تمکن نداشته باشد موجب سقوط تکلیف در بعضی نمی گردد. پس از آنکه این سه مطلب ثابت و مبین گردید ، باید متوجه بود که سلطنت غیر محدود ، هم غصب حق خدای تعالی می باشد ، چون حکم و اراده مطلق از آن حق است ، و هم غصب مقام امامت است ، و هم غصب حقوق و نفوس و اموال مسلمانان ، ولی تحدید بوسیله قانون در حد امکان تحدید غصب حق خدا و خلق است ، گرچه غصب مقام امام باقیست ، پس تحدید و تحول قدرت و اراده مطلق بوسیله قانون و مردمان منتخب جلوگیری از غصب و ظلم بیشتر است نه آنکه محدودیت و مشروطیت برداشتن یکنوع قدرت و تأسیس نوع دیگر باشد - تا ایجاد شبهه کنند که ظلم و غصبی که هست برای ما مورد مؤاخذه نیست ولی آنچه تأسیس می کنیم مورد مسئولیت است - و مانند تحدید غاصب وقف است از حیث و میل در صورت عدم قدرت بر برداشتن او و اعمال غاصب در صورت نظارت و تحدید بوسیله اذن می تواند مشروع شود ، بخلاف نبودن نظارت که هم غصب مقام است و هم مشروع نبودن تصرف ، و همچنین تصرف مطلق و غیر محدود مانند نجاست است که محل آن پاک نمی شود مگر آنکه عین از اله شود ، و تصرف و قدرت محدود مانند متنجس شدن محل است که قابل تطهیر می باشد ، وبدون تردید جلوگیری از تعدی و ظلم نسبت باموال و نفوس و حقوق مسلمانان از

موارد نهی از منکر است (بلکه استبداد لجن زار متعنی است که همه منکرات و فحشاء از آن تولید می شود و بدون خشک نمودن این ام الفساد نهی از منکر در موارد طبقات و اشخاص یا بی اثر است یا اثر آنی دارد) پس بحسب این اصول و احکام مسلم دین ، تحدید استبداد از مهمترین واجبات است .

- برای کسانی که بعلل و ریشه پیشرفت و تکامل و انحطاط و اضمحلال ملل آشنا هستند ، این امر مسلم است که مبدأ طبیعی ترقی و بقاء حکومت محدوده و مشروطه است - چنانچه تاریخ اسلام گواه است - و بعکس هر چه خودسری و افسارگسیختگی زمامداران بیشتر باشد پراکندگی بیشتر و سقوط را نزدیک می نماید ، پس تحویل استبداد برای حفظ و صیانت مسلمانان - با روابط ، با دنیا و نقشه هایی که همسایگان دارند، مهمترین فرائض دینی است .

فصل سوم : آیا مشروطیت برای تحدید کافی و بی اشکال است

- حقیقت سلطنت اسلامی عبارت از ولایت بر سیاست امور امت - و به چه اندازه محدود است - همین طور ابتناء اساسش هم نظر به مشارکت تمام ملت در نوعیات مملکت بر مشورت با عقلاء امت که عبارت از همین شورای عمومی ملی است ، نه تنها با خصوص بطانه و خواص شخص والی ، که شورای درباریش خوانند ؛ بنص کلام مجید الهی عزاسمه و سیره مقدسه نبویه که تا زمان استیلای معویه محفوظ بود ، این حقیقت از مسلمانات اسلامی است . و دلالت آیه مبارکه "و شاورهم فی الامر" که عقل کل و نفس عصمت را بدان مخاطب و بمشورت با عقلاء امت مکلف فرموده اند براین مطلب در کمال بدهت و ظهور است ، چه بالضروره معلوم است مرجع ضمیر جمیع نوع امت و قاطبه ی مهاجرین و انصار است ، نه اشخاص خاصه ، و تخصیص آن بخصوص عقلاء و ادباء محل و عقد از روی مناسبت حکمیه و قرینه مقامیه خواهد بود ، نه از باب صراحت لفظیه ، و دلالت کلمه ی مبارکه - فی الامر - که مفرد محلی و مفید عموم اطلاقی است ، بر این که متعلق مشورت مقرر در شریعت مطهره کلیه امور سیاسیه است ، هم در غایت وضوح ، و خروج احکام الهیه عز اسمه از این عموم از باب تخصص است نه تخصیص . و دلالت آیات :

۱- آیه ۱۳۵ سوره آل عمران :

اینگونه نرمی و فروتنی که نسبت به آنها می نمائی از جهت عاطفه رحمتی است که از جانب خداوند به تو عنایت شده ، اگر شخص بدخوی و سخت دل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند ، پس از لغزش ها و درستی آنان در گذر و برایشان استغفار نما و در پیشامد ها با آنها مشورت کن : چون در نتیجه مشورت رأی و تصمیم گرفتی بدون تردید در اقدام ، توکل بخدا نما : چه خداوند اهل توکل را دوست می دارد .

۲- آیه ۳۶ سوره شوری :

این سوره بمناسبت دستور مشورت سوره شوری خوانده شده ، مضمون آیه ۳۵ و ۳۶ در وصف مردان باایمان و متوکل است : آن کسانی که از گناهان بزرگ و زشتی ها خودداری می کنند و چون مردم بخواهند حس غضب آنان را تحریک نمایند ، خود را ضبط می نمایند و در می گذرند و آن کسانی که اوامر پروردگار را اجابت می کنند و نماز بپا می دارند و کارهای عمومی را بمشورت در میان می گذارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند .

- چون وجوب تحدید قدرت حکومت ثابت شد، آیا مشروطیت که اساسیش تنظیم قوانین محدود کننده و انتخاب هیئت مسئول و نظار است ، برای تکلیف عمومی تحدید ، کافی و مشروع است ؟

توضیح و اثبات مشروعیت این تأسیس متوقف بر سه امر است:

۱. چون دانسته شد که حقیقت حکومت اسلامی ولایت بر امور و تصرفات شخص والی بسیار محدود است، پس شخص والی و سلطان بدون رأی و مشورت عموم ملت که شریک در مصالح نوعیه اند نمی تواند تصرف و اقدامی نماید و چون اجتماع افراد ملت در هر امری ممکن نیست و عموم اهل تشخیص نیستند باید مردمان صالح و عاقل دور هم بنشینند و مشورت نمایند و رأی بدهند، و چون مشورت در انور و حوادث بحسب نصوص آیات و سیره پیغمبر اکرم از امور مسلمه است، دلالت آیه: و شاورهم فی الامر، که پیغمبر مقدس و معصوم را بدان خطب و مکلف نموده، پس واضح است، ضمیر جمع (هم) در مرحله اولی همه مسلمانان است ولی بحسب قرینه امکان و تناسب حکم با صاحبان رأی راجع به عقلاء و ارباب نظر است، و- الامر- مقصود تمام کارهای اجتماعی و سیاسی است، و چون قوانین از این حکم خارج می باشد - و آیه: امرهم شوری بینهم - که جمله خبریه است دلالت دارد بر اینکه وضع امور نوعیه در میان جامعه ایمانی چنین است، و روش پیغمبر اکرم و امیر المؤمنین بر این بوده؛ و اهمیت دادن شوری و دستور دادن به آن یا از جهت امکان اشتباه - حاشا هم - و یا برای تطهیر اجتماع و حکومت مسلمانان از تشبه بحکومت های استبدادی و یا برای تعلیم و تربیت امت بوده، بهر حال باید از آن پیروی نمود، ظالم پرستان و مستبد تراشان بنام دین، اگر به کتاب و سنت ایمان و از آن خبر داشتند، باید این شوری را که ارث اسلام است و بما برگشته، از خود بدانند و محکم بدارند نه با دین مخالفش شمارند !!

۲. چون ولایت و حکومت بالاستحقاق برای کسانی است که محدود بحد عصمت یا عدالت باشند و قوای شهوت و غضب محکوم و محدود به حکومت عقل متصل به نیروی حق و ایمان و زمام اراده بدست ملکات عالیه باشد و از آن منبعث گردد و این همان امام بحق و حاکم به کتاب است، که وصفش را سیدالشهداء علیه السلام به اهل کوفه نگاشت، مرقوم داشتند: (نیست امام مگر کسی که بعدل قیام نماید و به کتاب حکومت کند و نفسیات خود را به فرمان و اراده ذات مقدس الهی محدود و محکوم دارد.) چون دست بدامان این شخصیت عالی الهی نمیرسد، و عموم متصدیان مستبد بذات و محکوم شهواتند پس ناچار باید قوای قانونی بیرونی بجای ملکات نفسانی باشد و متصدیان در تحت قوای علمیه صالحه باشند که از طغیان جلوگیری نمایند، و امی همان حقیقت، شوری است که راه تخلص از استبداد منحصر به آنست و چنان که گذشت این تحدید و تخلص از نظر دین از واجبات بلکه ضروریات بشمار می آید.

۳. چون بحسب مقدمات گذشته اثبات شد که گماشتن قوه و هیئت مسدده واجب است، از لوازم و مقدمات حتمیه گماشتن این هیئت تنظیم قانون اساسی و فروع آنست و بدون آن چون وظائف و حدود والی و هیئت مقرر نیست تحدید تحقق نمی یابد و قانون اساسی و فروع آن در باب سیاست مانند رساله عملیه است در باب عبادت و معاملات که اگر بدست مقلدین نباشد انطباق عمل و مسئولیت ممکن نیست، پس حفظ حکومت اسلامی جز باین دو رکن (تنظیم قانون اساسی و انتخاب) که این دو رکن هم بر اساس مساوات و حریت باید باشد ممکن نیست و این از بدیهات مذهب ما می باشد، و این منتهای قدرت فکری دانشمندان است که برای تأسیس و ریشه دادن به آزادی و مساوات، این اساس را تأسیس نموده اند، و قابل تحسین و آفرینند !! و بسیار جای تعجب است که علماء ما از جهت قدرت فکر از یک جمله کوچک که از معصوم صادر شده آن همه قواعد بیرون می

آورند ولی از این اصول و مبانی اساسی غفلت نمودند و دیگران از این راه آنهمه پیش رفتند، و مسلمانان را گرفتار طاغوت ها نمودند و چاره را منحصر به ظهور امام زمان صلوات الله علیه دانستند !!

فصل چهارم : شبهات و اشکالاتی که درباره مشروطیت شده و جواب آن

• در این فصل بیان و رد اشکالات و شبهاتی است که حافظین استبداد در زیر پرده دین پیش آورده و سنگ هایی است که در راه پیشرفت مردم افکنده و تدین وسیله ساده لوحانی را آلت اغراض خود قرار داده اند ، آنچه قابل ذکر و جواب می باشد مغالطه درباره چهار موضوع است که برای روشن شدن اذهان متدینین و بیرون آمدن از اشتباه ذکر شده ، گو آنکه بیشتر اینها قابل ذکر نیست.

مغالطه اول ، درباره ی آزادی است:

این اصلی که قرن هاست مردم دنیا برای آن قیام کرده اند ، و مقصود مشترک تمام ملل ، آزادی از عبودیت پادشاهان و قدرتمندان خودسر بوده ، این دسته ظالم پرستان برای انحراف اذهان به آزادی از حدود و مقررات دین تأویل کرده و ملازم با همرنگی در رسوم و آداب مسیحیان شمرده اند ، با آنکه حقیقت آزادی که پیمبران پیشوای آن بودند با آزادی که بمعنای بی بند وباری و و زیر پا گذاردن حدود دین است در دو جهت مقابل می باشد چه رسد بملازمه ؟! چه بسیار از مللی که از عبودیت قدرتمندان آزاد شده و به امور دینی و ملی خود پایند و محکمند ، و بسا مللی که در زیر زنجیر قدرتمندان بسر می برند ، یا دارای حدود و قیود دینی نیستند یا آنرا کنار گذارده اند، چنانکه روسیه مسیحی ، (در آن زمان) با آنکه در فشار استبداد گرفتار است از جهت انجام وظایف دینی باملل آزاد مسیحی فرقی ندارد ، این نگهبانان بتهای استبداد روی عوامی و ساده لوحی مردم در تطبیق اسم و عناوین باب مغالطه را بکار می برند ولی مردم هوشیار شده اند و دیگر آن مردمی نیستند که تسبیح دست بگیرند و امثال ملا محراب حکیم را لعنت کنند و گناهش را این بدانند که قائل بوحده واجب الوجود است !، و فرق میان وحدت وجود و وحدت واجب الوجود ، نگذارند ، یا نسبت بحضرت موسی جسارت کنند چون پیمبر یهود است همچنان که مؤلف که بسی امیدوار بملت هوشیار بوده ، باضطراب دستگاه بتان عیار و دگرگونی روزگار خورسندی نموده ، می گوید : جیره خوری سر سفره شهوت پرستان خونخوار سپری شده و گرفتن رسوم و جوائز وتیول و اوقاف را مگر به خواب ببینند !!

مغالطه دوم راجع به اصل مساوات است:

این پرورش دهندگان تخم های استبداد در زیر پر و بال دین کلمه مساوات را که پایه دوم مشروطیت و حکومت مردم - بحسب اشتراک اسم و تطبیق که از فنون باب مغالطه منطبق است - از معنی و مقصود حقیقی منحرف نموده تا امتیازات طبقاتی مخالف با اصول اسلام را حفظ نمایند ، مانند استنتاج غلط راجع به حریت ، در این مورد هم با مقدمات غلط ، نتیجه غلط و زشتی گرفته و مشروطیت بمعنی حقیقی را باچهره بد نمایانده اند : می گویند علت غائی مشروطیت آزادی و مساوات است و معنای آزادی یعنی رهائی از دین و معنای مساوات یعنی یکسان بودن مردم در تمام احکام و حدود ، پس مشروطیت آزادی از دستورات دین و زیرورو شدن حدود شرع است.

آیا حقیقت مساوات این است ؟ این معنی نه تنها مخالف با اسلام است بلکه با نظام اجتماعی بشر عموماً" در هر مسلک و آئین باشند درست نمی آید و هادم نظام اجتماع است چون افراد و طبقات بشر از جهت عجز و قدرت و حدود تکلیف مختلفند پس بدون شبهه احکام و حدود نسبت به عناوین مختلف خواهد بود ، آن مساواتی که اساس ادیان

بخصوص شریعت مقدس اسلام است ، اینست که احکام و قوانین نسبت بمصادیق هر موضوع و عنوانی بتساوی اجراء شود : حکم قتل و سرقت و احکام قضائی و سیاسی بر هر کسی اجراء شود و اعتباریات و امتیازات مجعوله مردم و اجتماع مانع اجراء نشود ، نه آنکه دزد گرسنه و پریشان کاسه و آفتابه در گوشه زندان بمیرد ، ولی دزدان اموال و نوامیس عمومی بر اریکه قدرت تکیه زنند و قاتل از جان گذشته فقیر و پریشانی بالای دار برود ولی برای قصابانی که دسته دسته مردم را قربانی شهوات خود بنام مصالح عالیه می نمایند هیچ مسئولیتی نباشد ، بلکه متوقع باشند مردم برای آنان کف بزنند و هلهله کنند ! و مردم را بسوء ظن و تفتیش عقاید مانند گوسفند ذبح نمایند، آن مساواتی که علمای ربانی و مردان غیور دین می خواهند همان است که: پیمبر گرامی و اوصیاء بزرگوارش می فرمودند : حد خدا را درباره جگر گوشه های خود بی درنگ اجراء می نمایم ، آن مساوات همان است که امیر المؤمنین اجراء قصاص را نسبت به عبید الله فرزند خلیفه دوم - که هر مزان ، یک فرد تازه مسلمان ایرانی را باتهام شرکت در توطئه قتل خلیفه کشت - در خواست مینمود و آن اندازه که برای اجراء حد ایستادگی نمود برای حق خلافت خود مقاومت نفرمود : و نسبت بقاتل بی ارزش خیانتکارش که علی را از پای در آورده بود ! همی سفارش می فرمود : که بیش از یک ضربت بر او نزنید و مثله اش ننمایند و متعرض هم فکran مسلکی و حزبی او نشوید و خون مردم را باتهام و سوءظن نریزید.

این اساس مساواتی که بشر زجر دیده و ستم کشیده تشنه آنست و قوانین ملل زنده دنیا برین اساس است (گرچه در مرحله اجراء انحراف و کوتاهی روی دهد) و اگر در جزئیات و تطبیق بین ملل فرق باشد بجهت اختلاف شرایع آن ها با یکدیگر و با شریعت اسلام است نه آن که در اصل و مبنی فرقی باشد .

و قانون اساسی برای ضبط و تحدید استیلاء می باشد که جزئیات آن یا عرفیاتی است که از جهت مقدمه ی واجب بودن مشروع و لازم الاجراء است یا شرعیاتی است که مشترک میان عموم می باشد ، بهرحال مرجع احکام عبادات و معاملات تعبدیه و توصلیه همان رسائل عملی و نظریات فقهاء عظام می باشد ، و اجراء آن وابسته به ایمان و دینداری مسلمانان است و دخل و تصرف در آن از وظیفه نمایندگان خارج است ، نمایندگان باید فقط حافظ قانون اساسی و مجری آن باشند .

باز همین مغلطه را بصورت دیگری پیش آورده اند : که این قوانین اگر مطابق با اسلام است با اختلاف در ابواب احکام مطابقت ممکن نیست و یا مخالف است ، رسمیت و قانونیت ندارد ، این هم سؤال و اشکال بی موردی است ، چون قوانین موضوعه در برابر چشم است بنگرید و در مخالفت و موافقت نظر دهید ، در قوانین موضوعه شرط است که با قوانین اسلام مخالف نباشد ، و مقصود این نیست که تمام ابواب فقه جزء دستور متصدیان واقع شود.

مغالطه سوم که راجع به قانون اساسی و فروع آن است ، که از سه جهت آن را بدعت دانسته اند:

۱. تدوین قانونی در کشور اسلام.
۲. التزام به آن بدون ملزم شرعی .
۳. مسئولیت نسبت به آن .

جواب این مغالطه از دو راه است :

اول - بدعت و تشریع آن است که حکم و قانون جعلی را جزئی یا کلی بعنوان حکم شرعی تشریع نمایند ، بنابراین مقرراتی که یک فرد یا خانواده یا اهل یک کشور در امور زندگی

تنظیم نمایند و خود را به آن ملزم دارند ، چه آن که آن را در دفترچه و کتابی ضبط نمایند یا ننمایند ، چون بقصد تشریع نباشد بدعت نیست .

دوم - امور عرفی و غیر واجب بالذات بعنوان ثانوی عرضی مانند نذر و عهد ، یا مقدمه منحصره واجب ، واجب می شود ، و اگر مقدمه واجب را واجب شرعی مستقل ندانیم توقف واجب بر آن بحکم عقل الزام آور است ، و چون تحدید غصب غاصبو ظلم ظالم مسلط مبسوط الید متوقف بر تنظیم و عمل قانون اساسی می باشد - چنانکه گفته شد - پس واجب عقلی و بالعرض می باشد ، این نوع مغالطه و شبهه تراشی یا از روی جهل و عوامی مانند نادانان اخباریست یا از روی نقشه سیاستمداران خودپرست مظلوم کش است ، که باید همین دومی باشد ، اگر چنین نیست چرا در برابر قانون نظامی روسی که عده ی قزاق را بر عرض و ناموس مسلمانان تحت فرمان لیاخف روسی مسلط می دارد سکوت نمودند !!؟

مغالطه چهارم و اشکال تراشی درباره انتخابات و گماشتن هیئت نظار و تأسیس مجلس شورا می باشد . چهار اشکال و شبهه در این موضوع شده .

۱. که از ساده لوحان و اهل جمود تبریز است ، نوشته اند : مداخله در کار حکومت دخالت در کاری است که وظیفه و حق امام است و رعیت را در امر امامت حق مداخله نیست .

این بیچاره های از همه جا بی خبر گویا نمی نگرند که ملت دچار چه گرگان خونخواری است ؟! گمان می کنند امام در مسند حکومت نشسته ! انتخاب و انتصاب و کلاء از باب ایجاد و تعیین حکومتی در برابر امام نیست بلکه ایجاد مانع و رادعی است در برابر قدرت مطلق و آز و شهوت غاصبین !

۲. می گویند : می پنداریم که تحدید استیلاء ظالمانه واجب است و نیز وسیله تحدید را منحصر به تأسیس دستور و انعقاد شوری و گماشتن منتخبین می شماریم ولی از آنجا که دخالت در امور سیاست از امور حسبیه است و از وظائف و واجبات عمومی نیست پس عموم مردم در آن حق تصرف و دخالت ندارند - چون تکالیف شرعی یک قسمت وظائف معین افراد است مانند بیشتر واجبات و محرمات و قسمت دیگر وظائف نوعیه است آنهم دو قسمت است : یک قسم تکالیف نوعی عمومی مانند واجبات کفائی و دیگر وظائف حسبی مانند اجراء حدود و حفظ اموال صغار و مهجورین و نصب قیم و تصرف در اموال بی صاحب و گرفتن و مصرف نمودن مالیات و خراج ، این تنها وظیفه امام و نواب امام است و امور سیاست بطور کلی از امور حسبیه است ، این شبهه ، هم منصفانه است چون مقدمات را پذیرفته ، و هم بصورت ظاهر منطقی است و باب مغالطه را بکار نبرده ، ولی یک جهت را مورد توجه قرار داده و از جهات دیگر غافل گشته ، زیرا گو اینکه اولاً و بالذات امور سیاسی از وظائف حسبیه است ولی بعنوان دیگر از وظائف عمومی هم محسوب می شود و برای صحت و مشروعیت یک عنوان هم کافیست .

اولاً "وقتی که حکومت برای مردم و روی شورای ملی قرار گرفت ، مردم حق نظارت در کارها و مصرف مالیاتها یی که می پردازند دارند ، و برای این امور وکلائی تعیین می کنند ؛ ثانیاً" از جهت منع از تجاوز و جلوگیری از ظلم در تحت عنوان نبی از منکر مس لاشد ، و این دو جهت از وظائف و تکالیف عمومی است ، علاوه امور حسبیه که نظام اجتماع وابسته باجاء آن می باشد در زمان غیبت وظیفه نواب عام است ، در صورت امکان می توانند مستقلاً" دخالت کنند و می توانند و بدیگران اذن دهند ، و در صورت عدم امکان نوبت بعدول مؤمنین باید انجام دهند ، بهر حال تکلیف ساقط نیست ، پس این توسعه و وضع فعلی کشور اسلامی که نمی توانند مستقیماً" دخالت نمایند و کسانی را بگمارند راه منحصر است برسمیت دادن و

قانونی نمودن انتخاب مردم - که راه نفوذ و انفاذی هم برای مجتهدین که از آحاد مردمند باز می شود - و منتهای احتیاط در کار همان دخالت یا اذن مجتهدین است.

۳. اشکال عامیانه و خنده آور است! گفته اند انتخاب و کلاء با باب وکالت شرعی تطبیق نمی کند، چون موضوع وکالت تصرف در مال یا عقد یا حق است و باید بطور کلی یا جزئی معین باشد و از باب وکالت شرعی باشد علاوه در اینجا مراد معنای لغوی و عرفی وکالت مقصود است و پس از آنکه صحت و مشروعیت از جهات دیگر احراز شد، مشمول باب وکالت شدن یا نشدن تأثیری ندارد.

۴. مغالطه و خطا بیانی است که برای اثبات بدعت شمردن پیروی از آراء اکثریت و عدم مشروعیت بهم بافته اند - خروج این مطالب از عنوان بدعت سابقاً گذشت، پس از آنکه اساس تأسیس شوری از جهات مختلف مشروع و واجب بودنش محرز شد دیگر جای بحث در لوازم آن که از جمله پیروی از اکثریت است باقی نمی ماند، و علاوه در باب اختلاف و اخذ بطرف راجح اخذ با اکثریت معین و چاره منحصر است، عمل و سنت رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) پیروی از اکثریت آراء در حوادث بوده و این قابل انکار نیست - جای تأسف است! با آنکه مبنای تشیع بر لزوم تحدید و مبارزه با غاصبین حق امام است (چنانکه ائمه هدی پیشوای این جهاد مقدس بودند و الا سراسر عمر را در حبس و محرومیت بسر نمی بردند و به درجه شهادت نمی رسیدند) کسانی که خود را نماینده و وابسته به آن بزرگان می دانند برای این قدر از تحدید اینگونه اشکال تراشی می کنند، تا مبادا اندکی از استیلاء طاغوتها کاسته شود!! در مقابل، پیشوایان کشور عثمانی پیشرو مبارزه قرار گرفته و آنگونه برای نجات مسلمانان می کوشند و بیدارند!! این ظالم پرستان برای حفظ منافع چند روزه خود پیوسته نقشی بکار میبرند و از چننه تهی خود شبها و اشکالات بی پایه ای بیرون می آورند، گاهی تعیین طراز را پیش می کشند، که پیوسته مورد اختلاف خواهد شد، گاهی برای از رسمیت انداختن مجلس هیئت نظار خارج از مجلس را مطرح می نمایند، هنگامی برای اغواء ساده لوحان کلمه مشروع را به میان می آورند با آنکه مشروعیت آن از جهات عدیده محرز است.

فصل پنجم: صحت و مشروعیت مداخله و نظر نمایندگان و وظیفه عملی و شرایط آنان

مطلب اول: در صحت و مشروعیت و نافذ بودن آراء و تصمیمات و کلاء کافیهست که مجاز از طرف مجتهد باشند و یا مجتهدین در طرح مطالب و تصویب با آنان شرکت نمایند. و اما شرائط و اوصاف وکیل سه چیز است:

اول- از جهت علمی، وکیل باید در فن سیاست مجتهد و بحقوق بین الملل و جریان سیاست کاملاً بصیر باشد، و با انضمام شخصیت های سیاسی با قدرت استنباط فقهاء قوه متفکره و مغز راهنمای کشور تشکیل می شود.

دوم- آلوده به اغراض مالی و طمع ورزی و جاه طلبی نباشد تا وکالت را وسیله جمع ثروت و اعمال نفوذ قرار دهد، اگر نمایندگان آلوده به این اغراض پست باشند استبداد فردی تبدیل با استبداد جمعی می شود و این خطرناکتر است، علاوه بر این باید شجاع و باگذشت باشد.

سوم- نسبت به دین و استقلال کشور اسلامی و نوع مسلمانان غیور باشد، و حیثیات عمومی را بیش از حیثیات شخصی محترم شمارد و اقلیت های رسمی هم که برای تکمیل شوری باید انتخاب شوند باید حائز این شرائط - غیر از کیش - باشند، خلاصه آنکه در وکیل عدالت و تقوی سیاسی و اجتماعی شرط است، و افراد ملت

برای انتخاب چنین مردمی باید چشم و گوش خود را ناظر اعمال خود بدانند .

مطلب دوم : راجع بوظائف منتخبین ملت است ، باید دید در عصر غیبت اگر نواب عام مبسوط الید باشند چه می کنند ؟ منتخبین با اذن ، همان وظائف را باید انجام دهند ، سه وظیفه است که اصول وظائف وکلاء می باشد .

۱ . مهمترین وظیفه ضبط و تعدیل مالیات و تطبیق دخل و خرج است ، واضح است حفظ انتظامات داخلی و تهیه قوای دفاعی و احقاق هر حقی وابسته بامور مالی و تنظیم بودجه است که هم باید بطور عادلانه گرفته و هم از حیف و میل انگلهای مفتخوار محفوظ بماند امیرالمؤمنین (ع) در دستور بمالک اشتر می گوید: تنظیم خراج پایه تمام اصلاحات است ، در صدر اسلام و پیش از فتوحات سیره رسول اکرم (ص) بر توزیع مالیات بر مسلمانان و ذمیهای صاحب مکننت بوده پس از فتح بیشتر راه درآمد اراضی مفتوحه و جزیه بر معاهدین بود، ولی امروز اراضی مفتوحه مجهول است و کسانی که در تصرف دارند ممکن است از طریق مشروع اجازه عمومی و خصوصی متصرف باشند و بفرض معلوم بودن چون بدست مسلمانان است مورد تعلق خراج نیست ، (و زکوات و اخماس هم شاید بیش از مصرف در موارد مخصوص نباشد و با توسعه احتیاجات وافی نگردد) پس راه منجصر است به همان سیره نبویه : اولاً " سرمایه های عمومی را ملت با اتجاد در قوا از گلوی بیگانگان و ایادی پست آنان بیرون بیاورد و کمی بودجه بحسب تمکن بر طبقات توزیع گردد ، و به سپاهیان و کارمندان از روی حسن خدمت و مقدار احتیاج داده شود : با این ترتیب از باب مقدمه حفظ کشور دادن مالیات بر هر مسلمانی واجب می شود ، و مصرف نمودن کارمندان هم بحسب احتیاج و لیاقت حلال است ، (از اینراه شکاف میان دین و دولت از میان می رود و دل و دست مردم هماهنگ می شود و کارها در مجرای صحیح رو بصلاح می رود) گر چه طبقات و خانواده هایی که بخوردن و بردن سرمایه های عمومی خوگرفته اند همین که راه سوء استفاده شان بسته شد هنگامه ها بر پا می سازند ولی با تربیت صحیح فرزندان کشور و بیدارن عموم ملت شاید این اساس استقرار یابد .

۲ . وظیفه تقنین قوانین و تنظیم دستورات است ، کلیه ی قوانین یا در تحت عناوین کلی و جزئی شرعی مندرج است یا عناوین کلی و منصوصات شرعی درباره آن نیست ، قسمت دوم بحسب اختلاف زمان و حوائج مختلف می شود و قابل نسخ و تغییر است چنانکه در زمان پیغمبر اکرم (ص) و حضور و بسط ید ولی ، مأمورین و نمایندگان منصوب در پیشامد ها حق را دارند چون این مطلب ثابت و واضح شد پنج فدع بر آن مترتب است .
اول – آنکه آنچه از قوانین که باید در تطبیقش با شرع دقت شود منحصر بقسم اول است .

دوم – آنکه تأسیس شوری راجع به قسم دوم است و قسم اول از عنوان شوری خارج است .

سوم – آنکه چنان که در عصر حضور آراء و ترجیحات عمال و ولات الزام آور است همچنین در زمان غیبت ، و دستور به اطاعت از اولوالامر پس از دستور باطاعت خدا و رسول و سنت مفید همین معناست ، و یکی از معانی تکمیل دین هم در روز غدیر همین است .

چهارم - آنکه چون سیاست نوعی و انتظام امور و ضبط اعمال غاصبین که از امور حسبیه واجبه است بر تنظیم این دستورات متوقف است پس با انضمام و اذن اهلش از جهت مشروعیت و الزام بی اشکال است و برای شبهات واهی راهی نیست .

پنجم - چون افراد و مصادیق دستورات و قوانین موضوعه بشری بحسب مصالح زمان و سیاست روز است پس در معرض تغییر و تبدیل و نسخ می باشد ، آنچه دائما واجب و لازم است از جهت حسبی بودن همان کلی و قدر مشترک است پس شبهه ایی که پیش آورده اند که : در تبدیل و نسخ عدول از حرام بواجب و یا از واجب بحرام یا از مباح بمباح است ؟ بی ربط و غیر وارد می باشد زیرا در این تغییرات بحسب مصالح عدول از یک فرد واجب بفرد دیگر است .

۳. از وظایف لازمه مجلس تجزیه قوای کشور است ، و مقصود از تجزیه تقسیم قواست بطوری که وظایف هر کدام روشن و مبین و صریح باشد و در کار یکدیگر هیچگونه دخالت نداشته و مسئول انجام وظایف خود باشند ، این تقسیم قوا در دستور امیرالمؤمنین (ع) بمالک اشتر صریح و روشن بیان شده (دستور امیرالمؤمنین (ع) در جزئی و کلی سیاست و تنظیم امور کشور ، پس از آنکه مالک بوسیله سم در بین راه مصر شهید شد بدست حکومت اموی افتاد و سرمایه گرانبهائی بود برای دولت اموی پس از آنکه دولت اموی در شرق منقرض شد و در غرب - اندلس - تأسیس گردید در آنجا مورد استفاده بود و اروپائیان به آن پی بردند)

خاتمه

مقصد اول : در بیان قوای نگهبان استبداد

- قوه نگهدار و اثر پایدار استبداد ، هفت چیز است :

۱. جهل ملت بوظائف و حقوق عمومی : مردمی که گرفتار تاریکی جهلند . چاه و پرتگاه را راه ، و ذلت را عزت و ظلم را خدمت می پندارند ، و از اشباح جماد و انسان می هراسند و آنها را بجای مبدء لایزال قدرت پرستش می کنند ، چنانکه دزدان و راهزنان و درندگان در زیر پرده تاریک شب براهزنی و شکار برمی خیزند ، دزدان و درندگان اعراض و نوامیس عمومی و راهزنان دین و شرافت هم در زیر پرده تاریک جهل عمومی در دلها هراس ایجاد می کنند و با اشتباه کاری و دین سازی برای مردم ، براهزنی و غارتگری می پردازند .

۲. از قوای پاسدار استبداد ، شعبه استبداد دینی است ، کار این شعبه این است که مطالب و سخنانی از دین یاد گرفته و ظاهر خود را آنطور که جالب عوام ساده می آریند و مردمی را که از اصول و مبانی دین بی خبرند ، و باسناد دعوت پیمبران گرام آشنائی ندارند می فریبند و مطیع خود می سازند و با این روش فریبده بنام غمخواری دین و نگهداری آئین ، ظل الشیطان را بر سر عموم می گسترانند و در زیر این سایه شوم جهل و ذلت ، مردم را نگاه می دارند ، این دسته چون باعواطف پاک مردم سرو کار دارند و در پشت سنگر محکم دین نشسته اند خطرشان بیشتر و دفعشان دشوارتر است . این شعبه با شعبه استبداد سیاسی در صورت جدا و از جهت و چگونگی عمل مشترک است ، هر دو در صرف قوای مالی و معنوی مردم برای حفظ شهوات

شخص می کوشند ؛ آن شعبه مردمان فرومایه و سفیه را به درجات و مقامات دولتی بالا می برد و دانشمندان و خیرخواهان را ذلیل و زیردست می گرداند ، این شعبه ، از عوام در لباس دین ترویج می کند و علماء آشنا به اصول و میانی و مجاهد را به گوشه گیری و انزوا سوق می دهد ، و در زی طرفداری توحید متولیان بتکده و ترویج کنندگان بت پرستی اند - به نص آیات قرآن اطاعت از اینان شرک به ذات اقدس الهی است.

۳. نفوذ دادن پرستش شاه است ، زیرا ظهور استعدادهای علمی و عملی در عموم بوسیله امید بامتیازات و تشویق های نوعی می باشد ، آنگاه که عنوان پرستش در اجتماع وسیله امتیاز و رسیدن بمقامات گردید ، مردمان پست و بت تراشی که در فن تملق و تظاهر باطاعت و عبودیت ماهر تر از دیگران باشند بیشتر می توانند بمقامات برسند و بر مردم سلطه یابند و این موجب از میان رفتن امتیازات معنوی و در نتیجه جهل و ذلت عمومی است ، در چنین اجتماع منحطی چه بسا علم و فضیلت موجب عقب ماندگی و محرومیت است ، چنین ملتی در چنگال بیگانگان شکار و در برابر دنیا و تاریخ شرمسارند .

۴. از قوائی که نگهدار استبداد است اختلافات دینی و سیاسی و طبقاتی است که ایادی استبداد بدین وسیله مردم را از هم جدا و نیروهای ملت و اجتماع را مصرف یکدیگر می سازد و باین وسیله سلطه قاهرانه خود را نگه می دارد ، این قوه منفی گرچه از آثار و نتایج قوای دیگر استبداد است ولی خود برای ابقاء و دوام استبداد علت مؤثر می باشد ، باین جهت در زبان قرآن و اخبار ، استبداد و انقراض ملل را مستند به همین دانسته.

۵. قوه قهر و ایجاد وحشت و زجر است که از قدیم خودسران خونخوار نسبت به بزرگان و احرار اعمال می نمودند ، خطوط برجسته خون پیمبران گرام و پیشوایان عالیمقام در صفحه روزگار در برابر چشم نمایان است که با هیچ پرده ی پوشیدنی و با هیچ وسیله ی محو شدنی نیست ، این اعمالی که تاریخ بشریت را شرمسار نموده برای تشفی قلب درندگان بصورت انسان و کندن ریشه آزادی و آزادگان و سلطه کامل جباران بوده ؛ هر اندازه ملل بیدارتر و پایداری آشکارتر گردد جنون خونخواری مستبدین بیشتر و آثار اضطراب آنان ظاهرتر می گردد .

۶. از نگهبانان استبداد فردی استبداد طبقاتی است : آن دسته از سرمایه داران و ملاکین و اشرافی که خوی طبقاتی طبیعت ثانوی در مزاج روحشان شده است و ستمگری و استثمار دیگران را حق ارثی و طبیعی خود می پندارند ، با تمام قوائی که در دست دارند مستبد را پرورش می دهند و تقویت می کنند ، اینها شاخه ها و فروع استبدادند - گرچه از جهت دیگر ریشه های محکم - تا آنجا با افکار و آراء توده های مردم همراه و کمک کارند که منافع و نفوذ خود را نگهدارند ، آنگاه که خطری برای زندگی اشرافی و چپاولگری خود احساس نمودند ، صلاح دیگران و آیندگان کشور و شرافت و عزت را زیر پا می گذارند و بالای لاشه بیچارگان تخت و بارگاه بتهای خود را با رنگ آمیزی تازه سر پا می دارند .

۷. از اسباب و قوای بقاء استبداد ، بدست گرفتن و غصب نمودن سر رشته اموال عمومی و نیروی سپاهی است ؛ بوسیله انتخاب فرماندهان از مردمان پست بی شرافت و طرفدار منافع بیگانگان قوای سپاه و اموال را برای زبونی ملت و غارت مردم مصرف می نمایند و سران ایالات و عشائر را برای سرکوبی ملت مجهز می سازند .

مقصد دوم : چاره و علاج قوای استبداد

- بیان و راه های صحیح کندن ریشه استبداد و علاج قوای آن است ، زیرا با بودن این قوی که هم نگهبان و هم از فروع و ثمرات استبداد می باشد استبداد باقی است و دموکراسی یا مشروطیت صحیح پایه و مایه نمی گیرد ، گرچه رنگ و عنوان و نام حکومت عوض شود .

۱. یگانه علت و تنها سرزمین که پرورش دهنده و نگهدارنده استبداد است جهل عموم و غفلت همگانی می باشد ، از آنجا که توده مردم مبتلا بجهل بسیط اند و به آثار شوم استبداد و وضع خود توجه ندارند و تنها محیط زندگی را همان می دانند که در آن بسر می برند ، پس با بیان و شرح آثار استبداد و نمایاندن زندگی آزادی و عزت ، می توان بتدریج پرده های تاریک جهل و غفلت را از برابر عقلشان زائل نمود ، بشرط آنکه مردان دانشمند و دلسوز باملایمت و دلسوزی ، بهمان طریقی که پیمبران رفتار می نمودند بهدایت بر خیزند ، و نخست توده غافل و مشرک را باخدای یگانه آشنا سازند ، و دعوت بتوحید پیمبران را پیروی نمایند : این دعوت همان دعوت به آزادی و عزت و رستگاری و توحید قوا می باشد ، کسی باید هدایت مردم بوسیله قلم و زبان همت گمارد که خود مانند پیمبران هم آگاه باشد و هم دلسوز ، تحریک بی جا و زبان بدگوئی موجب رمیدگی و نتیجه مخالف دارد ، کسانی که از راه تحریک و ناسزاگوئی برمی خیزند یا دوستان نادان و یا مغرضین نگهدار استبدادند ، و یا مقصودشان پول گرفتن و جیب پر کردن بوسیله مداحی و بدگوئی است . این راهیست که برای هدایت و نجات توده مردم باید درپیش گرفت.

۲. علاج استبداد دینی است که مشکل و در سرحد ممتنع است ، و چون مربوط بملکه تقوی و عدالت و حق پرستی است و تشخیص و تحدید و پی بردن بحقیقت آن از زیر پرده ظواهر فریبنده و جالب عوام ، برای توده مردم به آسانی مقدور نیست ، میزان همان اوصاف و نشانه هائی است که در روایات از ائمه هدی رسیده ، که بملکه تقوی و ایمان و سلطه بر شهوات و اطاعت از حق بیش از فراگرفتن مسائل دینی و استخراج فروع از اصول اهمیت داده شده ، و اوصاف علماء سوء را نیز جزء بجز بیان فرموده اند ، باید مردم را باین اوصاف که درباره دو دسته متقابل و شبیه بیکدیگر است آشنا نمود ، و جز این راه برای نجات عوام از دام و شبکه صیادان بسیار مشکل است ، ولی بهترین راه تشخیص و شناختن این دسته راهزن در لباس دین از مردان علم و فضیلت و تقوی همان کمک کاری و همدستی با جباران است ، چون مبارزه پیمبران و دعوت بتوحید آنان روشن تر و نمایان تر از آن است که بتوانند با توجیهات و پرده پوشی اشتباه کاری نمایند، بخصوص در اساس اسلام و مذهب امامیه ؛ پس باید مردم را باصول دعوت اسلام و تعالیم قرآن و اسرار توحید و سیره رسول اکرم (ص) و جهادهای گوناگون ائمه دین (ع) بیشتر آشنا نمود ، باید بمردم فهماند اگر ائمه دین همکاری یا سکوت می نمودند چرا درحبس و تبعید بسر می بردند؟! چرا همه آشکارا و نهانی شهید شدند؟! بخصوص قیام و نهضت ابی عبدالله الحسین ارواحنا فداه برای چه بود؟!!

۳. چاره کندن ریشه ناپاک شاهپرستی است ، تا آنگاه که این ریشه در اجتماع باقیست رشد علمی و اخلاقی ممکن نیست زیرا ، پیشرفت و بدست آوردن

مقام درچنین اجتماع شاخه های این ریشه می باشد ، استعداد و لیاقت و درستی ارزشی ندارد ، مردان صاحب نظر و بلند همت و آزاده یابی و مغل نامبرده می شوند و مردم پست و متملق ، مصلح و خیرخواه خود را می نمایند و سراسر قوای کشور تابع اراده فرد ، و گوی سلطنت بازیچه مشتی افسارگسیخته و شهوت ران فرار می گیرد ، پادشاه را مانند بتی در حجاب نگاه می دارند و از لذت عدالت و تفاهم باملت محروم می سازند و کم کم بجنایت و کشتار و از میان برداشتن مردم بیگناه ، بنام شاه پرستی و سلطنت خواهی وادارش می سازند ، او از مردم متوحش و مردم از وی متنفرد می شوند ، تا کار شاه مستبد به آنجا میرسد که پیوسته در هراس و وحشت بسر می برد ، چنان که تاریخ این عاقبت ننگین و چهره تاریک مستبد ها را بخوبی نشان داده ، سنت خداست و تغییر پذیر نیست ؟!

۴. علاج بیماری اختلاف است که محیط رشد استعداد و از آثار آنست ، چاره آن تنها بوسیله زنده نمودن شعائر اجتماعی اسلامست : از جمعه و جماعت و تشییع جناز و عیادت مرضی و کمک بیکدیگر و از بین بردن گوشه گیری و انزواء بنام دین

اما علاج دیگر قوای استعداد جز از راه تحدید قانونی که موجب از بین بردن ریشه استعداد است چاره نیست.